

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که در بحثی که مرحوم شیخ فرمودند بحثی که هست عده‌ای از مباحث را در بحث اختیار مطرح کردند به عنوان اختیار که گفتند در مقابل رضاست و ادله‌شان را هم آوردند که چرا بیع مکره باطل است و عرض کردیم در مناقشاتی که تکرار نمی‌کنیم. بعد مرحوم شیخ بعد از این مقدمه‌ای که می‌گویند و بیع مکره را باطل می‌دانند و ادله‌ی خودشان را ذکر می‌کنند بعد از صفحه‌ی ۳۱۱ این چاپی که دست من هست مباحثی را در باب اکراه دارند و شاید سابقاً هم اشاره کردیم هم مرحوم نائینی هم مرحوم آقای خوئی و دیگران این هایی که بعد از شیخ هستند این مباحثی که ایشان دارد را جدا کردند، می‌گویند گفتند هنا مطالب المطلب الاول، ثانی، ثالث اما در کلام شیخ جدا شده اما عنوان زده نشده است. این چاپ هم که زده عنوان حاشیه زده است. اگر عنوان می‌زدند بهتر بود.

پس بحث اول ایشان ثم ان حقيقة الاكراه لغةً وعرفاً، بحث معنای اکراه در لغت و عرف است که متعرض بحث شدند این در بحث اولش بود بله، در صفحه‌ی ، بحث را ما مفصل متعرض شدیم عرض کردیم انصاف قصه این هست که و این که حالا بعد چون یک توضیحی می‌دهند این توضیح را بعد عرض می‌کنم در باب اکراه در صفحه‌ی ۳۱۲ خواستید عنوان بزنید آخر صفحه ، ثم انه هل يعتبر فی موضوع الاكراه حکمه عدم امکان، من عرض کردم اینها را تند می‌خوانم فقط به عنوان اشاره این بحثی که هست که آیا اکراه در جایی است که انسان امکان فرار داشته باشد یا نه مثلاً امکان دارد تفصیلی بکند فرار بکند باز هم آن بیع، بیع مکره است اکراهش کرده اما راه دارد، راه علاج دارد مثل اینکه می‌گوید خانه‌ات را بفروش می‌گوید خانه‌ام را می‌فروشم نه فروختم به صیغه‌ی مضارع می‌گوید یعنی اینکه بعد می‌فروشم.

مثلاً راه دارد. این بحثی را که مرحوم شیخ در اینجا مطرح کردند آیا تفصیلی و فرار معتبر هست گریز از آن عمل معتبر، اگر راه چاره دارد راه گریز دارد این دیگر اکراه نیست، حالت خوف نیست از آن، از این صفحه ایشان شروع می‌کند به بحث کردن و طبیعتاً دو بخش را انجام می‌دهند در تفصیلی یکی تفصیلی به توریه مثل همین مثالی که من زدم یکی هم تفصیلی به غیر توریه فرض کنید یک عکسی بگیرد تصویری بگیرد بعد برود دادگاه شکایت بکند این آقا هفت تیر روی سر من ، راه‌هایی برای فرار دارد یا به غیر ، یا مثلاً یک اشاره‌ای زنگی بزند رفیقش بیاید این شخص را از اینجا دور بکند بعد مرحوم شیخ در اینجا با تردید است گاهی می‌گوید تأمین اعتبار هست، نیست .

ایشان آن حدیثی را که ما مفصل خواندیم در اینجا آورده که اکراه از زوجه است ایشان آن حدیث را در اینجا آورده و عرض کردم ایشان اشکال نمی کند که حدیث معروض عنه است. ظاهراً قابل قبول ایشان بوده و چون ایشان بیشتر به جواهر هم نظر دارد احتمالاً در جواهر هم قبول کرده و انصافاً هم عرض کردیم بد نیست که تعبیر قانون امروز از آن نفوذ ادبی بود ما هم تعبیر به سلطه‌ی اخلاقی کردیم لازم نیست حتماً خوف باشد. همین سلطه‌ی اخلاقی هم کافی است.

مثال‌هایش هم کاملاً واضح است یک کسی پدرش گفت من واقعاً ناراحت هستم حتماً این خانه را بفروش می گوید آقا من این خانه را علاقه دارم می گوید منشاء ناراحتی من است این به خاطر پدر می رود می فروشد خوب هم می فروشد به قیمت خوب می فروشد، بعد به طرف می گوید، می گوید واقعش این است که من نمی خواستم این خانه را بفروشم به خاطر پدر فروختم من راضی نیستم به بیع خانه، سوال این است که این بیع فاسد می شود یا نه؟ روشن شد؟ آیا این اکراه صدق می کند؟ روشن است؟

اگر شیخ در این جا آورده فقط حدیث را به عنوان اینکه ببیند در این حدیث نگفته تفصی هست یا نه شیخ به این عنوان حدیث را آورده لکن این عنوان را عرض کردم اگر بشود البته مرحوم نائینی اشکالش چیز دیگری بود حدیث در یمین است در قسم است این حدیث را به بیع نمی شود زد، این اشکال مرحوم نائینی است. دقت کردید لکن ظاهراً اگر قبول کنیم حدیث را به بیع می شود زد اگر قبول کنیم چون تفسیر اکراه است نه حکم بیع و مثلاً یمین باشد اگر تفسیر اکراه باشد این است.

نکته‌ی دوم عرض کردیم در این کتاب سنهوری مثال‌های دیگری هم برای نفوذ ادبی زد مثل کارمند نسبت به رئیس اداره، مثل یک شخص عادی نسبت به یک روحانی در مقابل یک روحانی خجالت می کشد، کشیش خجالت می کشد خانه‌اش را می فروشد، یک چند تا مثال‌های دیگری هم ایشان در نفوذ ادبی زد اگر ما نفوذ ادبی را قبول بکنیم ظاهراً همین سه موردی است که در روایات ما آمده است. اگر سلطه‌ی اخلاقی، دقت کنید اگر قبول کردیم همین سه موردی که در روایات ما آمده در روایات ما همین سه مورد آمده است زوجه پدر و مادر

یکی از حضار: به عنوان تفسیر مثلاً

آیت الله مددی: بعید است خلاف ظاهر است.

چون اینها حق و حقوق خاصی دارند چون اولاً زوجه اگر ناراحت بشود مرتب قال و قیل و سر و صدا خوب زندگی را به هم می زنند جهنم درست می کنند. غرضم به اینکه پدر ما داریم که حقشان محفوظ است اما اینکه برای رئیس اگر مساله اینکه احتمال دارد از کار برکنارش کنند این که خوف است بحث اکراه به آن معنا نیست اگر می گوید ناراحت می شود این معلوم نیست سلطه‌ی اخلاقی درست کند یا این روحانی از ایشان ناراحت می شود این معلوم نیست سلطه‌ی اخلاقی درست کند.

انصافا اگر این سلطه ، روشن شد ، اگر سلطه‌ی اخلاقی را آمدم به خاطر روایت تعبدا قبول کردیم ظاهرا حق با این است که همین سه مورد باشد زوجه و پدر و مادر ، تعمیم به غیرش خیلی

یکی از حضار: انصراف داریم درست می‌کنیم در صورتی که مورد نبوده ، انصراف مورد نبوده که بگوییم انصراف دارد به همین

آیت الله مددی : نه اول سؤال از زوجه است و من الزوجة ومثله ونحوه امن الاب والام اول سوال این است.

بینید این طوری و یکنواکراه من الزوجة والاب والام از اینکه فقط این سه مورد را آورده ظاهرا همین باشد .

علی ای حال انصافا اگر سلطه‌ی اخلاقی را قبول کردیم چون بعد شیخ یک مطلب دیگری را هم می‌گوید، انصافا انصاف قصه این است که منحصر به این سه تا باشد.

یکی از حضار: یعنی سلطه‌ی اخلاقی را قبول نفرمودید شما ؟

آیت الله مددی : چرا بعد ندارد قبول کردنش بعدی ندارد.

حالا من بعد چون شیخ هم یک توضیحی دارد من چون بنا دارم تند تند بخوانم فعلا ، بعد ایشان احتمالی می‌دهد که بین توریه و تفصی به غیر از توریه فرق بگذاریم دیگر وارد بحث شدند چون عرض کردیم وارد این بحث نمی‌شویم، بله .

بعد ایشان یعنی یک اشکالی که شیخ نتوانسته مطلب را به نظر ما یک جا بیاورد اگر سلطه‌ی اخلاقی را قبول کردیم حالا می‌گویم شیخ بعد یک اشاره‌ای می‌کند معلوم می‌شود روی فطرت روی وجدان فقهاتی‌اش می‌گویند یعنی بیایم بگوییم اصولا دو جور اکراه است، یک اکراهی است که برای خوف و رهبت و لذا ایشان می‌گویند ولكن الاولى ان يفرق بين امكان التفصی چرا لان الاصحاب وفاقا للشيخ ذكروا من شهود التحقق الاكراه ان يعلم او يظن المكره انه لو امتنع مما اكراه عليه وقع في ما ، این برای اکراه خوفی است .

ولكن این مساله‌ی سلطه‌ی اخلاقی برای اکراه خوفی نیست. بینید حالا من نمی‌خواستم این مطلب را اینجا بگویم ، حالا اینجا می‌گویم بعد ، بینید دقت کنید آن چه که در این کتاب‌ها آمده به عنوان اکراه برای خوف است و لذا شرط اکراه اول خوف باشد یا رهبت باشد بعد وقوع آن که وعید داده آن که ترساننده واقع بشود ، علم داشته باشد یا ظن معتبر که آن واقع می‌شود ، ظن معتبری باشد که آن عمل را انجام می‌دهد گفت کتکت می‌زنم واقعا بزنند نه اینکه لفظی باشد. دقت کردید ؟

آن وقت این را یک طرف حساب بکنید این را بگیرید در روایت اسمش را جبر گذاشته نه اکراه، اکراه را جایی زده که انسان کراهت دارد نه اینکه خوف هست وبعبارة خبری ما عرض کردیم تعبیری که من داشتم چون شیخ هم نداشت عرض کردیم بحثی که اکراه و رضا این به

عنوان پشتوانه‌ی قصد است یعنی ما در باب معاملات چون انشاء است قصد باید باشد ، قوام امر اعتباری به قصد است بدون قصد امر اعتباری محقق نمی‌شود.

و لذا این شاید واقعا یک دقتی بوده که شاید خود مرحوم شیخ، می‌گویم شیخ بعدها یک اشاره‌ای دارد اما شاید تفتن ابتدایی نکرده که اصحاب ما مثل خود شیخ اول قصد را آوردند بعد اختیار را آوردند آن اکراهی که جنبه‌ی خوف دارد اصولا قصد را برمی‌دارد ، آن که پشتوانه‌ی آن قصد می‌گوید اختیار این مرادش این است که قصد محقق شده لکن پشتوانه‌اش طیب نفس نبوده ، پشتوانه‌اش ناراحتی بوده کراهت بوده است. اما اگر اصلا پشتوانه کلا نداشت چون طیب نفس نباشد قابل ، اما اگر اصلا پشتوانه ندارد اصلا کلا قصد نیست .

یعنی بعبارة آخری ما در عباراتی که از سنه‌وری خواندیم، عباراتی که از سرخسی خواندیم اینها گفتند اکراه دو جور است یا مسقط رضاست یا معدوم رضا، یا مفسد رضاست یا مسقط رضا، دو جور اکراه را گرفتند، یا رضا را فاسد می‌کند مفسد رضا، یا رضا را معدوم می‌کند اصلا رضا را برمی‌دارد. من فکر می‌کنم این که در کلمات شیخ این تعبیر نیامده است خوب ، این ها نظرشان به این بوده است. اگر به اصطلاح اکراه به جوری باشد که کلا رضا را بردارد خوب دقت کنید یعنی معدوم رضا باشد این در حقیقت قصد را برداشته است.

اما اگر جوری باشد که فقط رضا و طیب نفس را به هم بزند این جوری بوده که مفسد است مفسد رضاست. و الا دقت بکنید مثلا امر دوم قصد بود، سوم اختیار بود، خوب چه نکته‌ای دارد شما اختیار را بعد از قصد بیاورید. اگر مرحوم شیخ این نکته‌ای که خودشان ذکر کردند به آن تفتن پیدا می‌کردند چون عرض کردم من فکر می‌کنم مراد اصحاب ما این بوده است. آن اکراهی که مفسد رضاست این همین است که به عنوان اختیار آورده است. آن اکراهی که معدوم رضاست اصلا رضا را برمی‌دارد همانی که قصد گفتند.

چون نظرشان این بوده که این رضا این اختیار این اکراه این پشتوانه‌ی قصد است این اساسا پشتوانه است. گاهی این قصد هست رضا هم هست لکن رضا متزلزل است رضا روشن نیست این به خاطر احترام پدر ببینید این مفسد رضاست.

لذا شاید در این روایت مبارکه هم همینطور می‌خواستند بگویند جبر از سلطان است چون درش خوف است. این معدوم رضاست. روشن شد ؟ یعنی اینکه آقایان اول قصد را آوردند بعد اختیار را آوردند خوب آدم تعجب می‌کند یعنی چه قصد و اختیار ؟ شاید آن نکته‌ی اصلی این بوده اختیار یعنی اکراهی که مفسد رضاست. اختیار، خوب دقت کنید. پس آن اکراهی که معدوم رضاست متعرض نشدند لکن به قرینه‌ای که قبل قصد را آوردند آن اکراهی که معدوم رضاست آن قصد را برمی‌دارد اصلا قصد ندارد. دقت کردید ؟ آها آن جبر است. اگر اینجور معنا بکنیم خیلی قشنگ است یعنی خود عبارات شیخ هم خیلی قشنگ دیده می‌شود.

یکی از حضار : نمی‌خواند آخر با سیاق نمی‌خواند.

آیت الله مددی: چرا دیگر جبر از سلطان، یعنی شما اصلاً قصد ندارید، قصد دارید طیب نفس ندارید. چون به خاطر پدر من این کار را کردم

یکی از حضار: واحد باید باشد دیگر

آیت الله مددی: نه دو تاست دیگر، جبر من السلطان اکراه من الزوجة والاب والام. خوب دقت کردید. بله آقا

یکی از حضار: در رضای لاحق علما بحث می کنند که آیا رضای لاحق

آیت الله مددی: می خوانیم امروز اگر بشود می خوانیم، تند تند رد بشویم. اگر این جور معنا بکنیم، نمی دانم روشن شد؟

چون شیخ این مفسد و معدم را ندارد ما هم در سرخسی خواندیم این طور بد در سرخسی هم آمد این مطلب من می خواهم بگویم که شاید علمای ما به نظرم فکر می کنم این قصد و اختیار را مرحوم صاحب شرائع آورده باشد فکر می کنم در علمای ما بعد از شرائع آمده است. این علمای ما به جای آن کلمه ای که اهل سنت دارند و بعد هم در کتاب سنهوری آمده، سنهوری هم آورده این مطلب را که اکراه گاهی اوقات مفسد رضاست رضا را فاسد می کند گاهی اوقات معدم رضاست، رضا را برمی دارد کلاً.

یکی از حضار: خوب الان لیس ذلک بشیء را چه می خواهید بفرمایید آخر روایت

آیت الله مددی: آخر روایت این یمین ارزش ندارد.

یکی از حضار: یمین کدام یمین؟

آیت الله مددی: غضب و قطیعة رحم و جبر و اکراه چهار تا

یکی از حضار: اکراه را که الان می خواهید بفرمایید مفسد است معدم نیست آنها معدمند

آیت الله مددی: خوب این طیب نفس ندارد درش باز هم باشد به خاطر پدر قسم خوردی عمل نکن مهم نیست.

یکی از حضار: اختیار مگر از مبادی قصد حساب نمی شود؟

آیت الله مددی: خوب دیگر من گفتم مبادی پشتوانه خوب من دارم چند روز می گویم پشتوانه ی قصد است. مبادی یعنی پشتوانه

این نکته را دقت کردید اگر این طور باشد روشن شد چه می خواهم بگویم؟ مثلاً فرض کنید سرخسی که یک چند سالی بیست سالی

بعد از شیخ وفاتش است ایشان مثلاً آورده که معدم رضا، این در عبارات اصحاب ما درست نیامده و الا سنهوری که الان قوانین جدید آن

هم قدیم، در عبارات شیخ نیامده شاید مرحوم شیخ لکن خوب اگر دقت بکنید شما اول می آید می گوید قصد بعد می گوید اختیار ما

ابتدا تصور می کنیم قصد و اختیار یکی است دیگر قصد داشته باشید، خوب دقت کنید، اختیار داشته باشد انتخاب کنید، فکر می کنید

ابتداءً یکی است ، شاید نکته‌ی اساسی نمی‌دانم روشن شد ؟ این اصلاً یعنی می‌خواهم بگویم خود مرحوم شیخ از او ، یک جایی اشاره می‌کند بعد می‌خوانم، شاید مرحوم شیخ خود ایشان هم عنایت کامل فرمودند.

کاش اگر آن عبارت اهل سنت و عبارت جدید را می‌آوردیم با اینها درست می‌شد، پس مرادشان از اکراهی که معدوم رضاست قصد است، مرادشان از اکراهی که مسقط رضاست همین اختیار است.

یکی از حضار: طیب نفس

آیت الله مددی: طیب نفس است.

شیخ هم می‌گوید در مقابل طیب نفس لکن ایشان دائماً خوف را آورده ، آن وقت فرقی این است که در باب اکراهی که جبر است خوف است در اکراه دیگر ، و لذا هم در جلیل هم نفوذ ادبی آوردند در مقابل رهبیت ، شیخ چون آورد مسالهی حتی اینجا دارد می‌گوید حتی اصحاب گفتند ، ان يعلم لو امتنع من ما اکره علیه وقع فی ما یعنی خوف را معنا کرده اگر این کار ، البته این را عرض کردم ما یک مشکل کلی ، مرحوم ایروانی هم دارد که کلمات اصحاب در اینجا مضطرب است چون عرض کردم اصحاب بحث را آن زاویه‌ی کلی نگاه نکردند برداشتند روی بیع مکره، بیع مکره هم روایت ندارد. مجبور شدند این طرف و آن طرف جورش بکنند، این روایت هم در یمین است لذا نائینی می‌گوید این روایت را قبول نمی‌کنیم در ما نحن فیه سلطه‌ی اخلاقی را قبول نمی‌کنیم. لکن به نظر من حرف بدی نیست، روایت قابل قبول است هیچ مشکل خاصی ندارد. اکراهی که برای سلطه‌ی اخلاقی یعنی کراهت انسان، انسان راضی نبوده یعنی اکراهی که مفسد رضاست، رضا را خراب کرده نه از بین برده لذا اصحاب گفتند اگر بعد راضی شد درست است این به آن خورد روشن شد ؟

یکی از حضار: یک مطلبی علامه فرموده بود نه به آن معنا

آیت الله مددی: بعد هم ایشان دارد ، بعد هم ایشان متعرض می‌شود.

یکی از حضار: تفصیل شیخ ناظر به علامه است نه ناظر به مطالب غربی‌ها یا سرخسی

آیت الله مددی: قطعاً ناظر به سرخسی نیست نه احتمال غربی‌ها که اصلاً نبودند زمان شیخ نه قطعاً ناظر به سرخسی نیست درش شبهه نکنید. اصلاً نگاه نکنید شاید اسم سرخسی را هم نشنیدند قطعاً ناظر نیست نه من می‌خواهم بگویم این که اینها می‌گویند قصد و اختیار این همان است .

یکی از حضار: خوب این شاید ناظر به کلام علامه باشد آن

آیت الله مددی: نه این را ببینید قصد در چه باشد وقتی شما معدم رضا، معدم رضا، می گوید اکراه دو جور است بگویم آن اکراهی که معدم رضاست برای خوف است. آن اکراهی که مفسد رضاست برای نفوذ ادبی است برای سلطه‌ی اخلاقی است.

یکی از حضار: آن وقت سلطان هم اجبارت کرد خودت می توانی

آیت الله مددی: سلطان اجبار کرد می شود خوف،

یکی از حضار نه معنایش را می توانی قصد بکنی بعد این را

آیت الله مددی: نه می شود خوف، سلطان یعنی خوف

یکی از حضار: ایشان می گوید تفصی دارد

آیت الله مددی: حالا آن بحث دیگری است تفصی بحث دیگری است.

حالا روشن شد آقایان ملاحظه بفرمایید این یک مقداری

بعد مرحوم شیخ یک بحث دیگری را مطرح می کند که یک اکراه در باب محرمات است یک این دقت کنید و اما یک اکراهی رفع اثر معاملات است دقت کنید عبارت را، فالظاهر ان المناط فيه عدم طيب النفس ای کاش شیخ به همین حرف می ماند، این مطلبی بود که من خودم دیروز گفتم خودم هم نخوانده بودم عبارت شیخ را چون امروز خواندم، می گفت اگر گفتیم این رضا این اکراه به معنای عدم طیب نفس ولو تفصی ممکن باشد بالاخره طیب نفس نیست یعنی ولو ممکن باشد، به هر حال من چرا تفصی می کنم، چون در فشار قرار گرفتم می خواهم فرار کنم پس طیب نفس ندارم. اگر طیب نفس نداشته باشم.

لذا خوب دقت کنید والظاهر ان المناط، این که می گویم شیخ اشاره می کند ان المناط فيه عدم طيب النفس بالمعاملة لكن شيخنا اگر این را فقط مناط قرار بدهیم با آن خوف نمی سازد آن خوف غیر از این است. وقد يتحقق این عدم طیب النفس مع امکان التفصی، به هر حال نه اصلا من امکان نه همین که فکر طرف این است که من چاره جویی کنم خوب دقت کنید من فرار کنم یعنی طیب نفس ندارم دیگر خوب، ای کاش شیخ این مطلب را می فرمود. خوب دقت کنید.

مصدق عدم طیب نفس است یعنی همین که فکر تفصی دارد فکر این دارد که من یک چاره‌ای پیدا کنم از این مطلب معامله صورتا انجام، همین مطلب معلوم می شود که این طیب نفس ندارد همین که به فکر تفصی است. یا توریه یا غیر توریه این معنایش این است که کراهت دارد دیگر طیب نفس ندارد.

یکی از حضار: این احتمال که همه جا هست این احتمال خوف و ضرر کم که همه جا هست،

آیت الله مددی : نه خوف نیست اینجا می گوید پدرم ناراحت است من به خاطر راحتی پدر این کار را کردم.

یکی از حضار: ماخوذ حياء است مثلاً

آیت الله مددی : مثل ماخوذ حياء است ، ماخوذ حياء کالمغصوب غصبا دقت کردید ؟

انصافاً این حرف، من فکر می کنم که اصحاب ما هم این که اول قصد را آوردند ، دقت کردید و در باب اکراه با اینکه در کتب اهل سنت هم موجود بوده اکراه را ننوشتند شیخ ندارد اکراه مفسد رضا است یا مسقط رضا یا معدوم رضا ، این اکراه مفسد و معدوم را هم نیاوردند دقت می کنید، من فکر می کنم، این فکر خودم است دیگر نسبت نمی دهم به مرحوم شیخ فکر می کنم معدوم چون به قصد می خورد به عنوان قصد اسمش را بردند اگر معدوم رضا باشد قصد ندارد

یکی از حضار: اصطلاح آنها را به کار نبرده است

آیت الله مددی : آها اصطلاح آنها را به کار نبرده است.

یکی از حضار: در حکم عدم قصد است.

آیت الله مددی : نه اصلاً قصد ندارد دیگر

یکی از حضار: چون قصد و

آیت الله مددی : چون خوف را آورده دیگری، هیچ طیب نفس ،

و لذا اصحاب گفتند که اگر مثلاً طیب نفس نبود بعد طیب نفس آمد کافی است

یکی از حضار: استاد اگر امکان تفصیلی باشد

آیت الله مددی : اما اگر معدوم رضا باشد لو رضی فی ما بعد اثر نمی کند چون عقدی واقع نشده است.

یکی از حضار: حالات نفسانی طرف است دیگر می تواند سلطان هم ما را اجبار کند ولی من معنا را قصد بکنم خیلی نترسم

آیت الله مددی : بعد ایشان حالا اجازه بدهید من تمام بکنم .

بعد ایشان مثال می زند فالاکراه المعتبر ، ببینید عرض می کنم شیخ، صفحه ۳۱۷ آخر صفحه فالاکراه المعتبر فی تسویق المحرمات،

تسویق یعنی تجویز ، محرم جایز بشود ،

یکی از حضار: محذورات

آیت الله مددی : محذورات معذرت می خواهم مثل محرمات است.

فالاكراه المعتبر في تسويق المحذورات هو الاكراه بمعنى الجبر همین نزدیک کلام بنده را می گوید المذکور فی الروایة والرافع لاثـر المعاملات هو الاكراه الذي ذكر فيها انه قد يكون من الاب والولد والمراة ، ولد نداشت ام داشت. والمعیار فی عدم الطیب النفس فیها .

یکی از حضار: صریح است دیگر

آیت الله مددی : بله

یکی از حضار: اینکه خیل روشن است.

آیت الله مددی : دیگر خیلی روشن شده است ، گفتم شیخ می گوید.

اما ملتزم نمی شود به این مطلب ایشان گفت لغةً به معنای خوف است باز برداشت به خوف است.

یکی از حضار: شیخ است دیگر

آیت الله مددی : خوب حالا

به ذهن من چون این مطلب را روز درسی قبلی عرض کردم یک شبهه ای برای من شد چون نخوانده بودم اینجا را امروز نگاه می کردم خواستیم برسیم تا جای بحث خودمان لذا من فکر کردم که ظاهراً شیخ هم به همین نتیجه رسیده است لکن فکر می کنم اگر عبارت اهل سنت دیده بود با کاری که خودش کرده بهتر جمع می شد، اکراهی که معدوم رضاست این جبر است. اکراهی که مفسد رضاست این اکراهی است که زوجه و اب و ام است ، این اکراهی که معدوم رضاست را در عنوان قصد ایشان آورده است.

لذا چون من یادم می آید از وقتی که مکاسب سطحش را می خواندیم بیش از پنجاه سال ، پنجاه و چهار، پنج سال واقعا برای ما تعجب بود چرا قصد را آوردند بعد اختیار را آوردند آخر خیلی شبیه هم هستند این هم الان به ذهن ما رسیده چند روزه بعد از فکر زیاد که نکند واقعا نظر اساسی شان این بوده قصد یعنی اکراهی است که معدوم رضاست ، اختیار یعنی اکراهی که مفسد رضاست.

یکی از حضار: یک اکراه حد اقلی و حد اکثری

آیت الله مددی : حد اقلی و حد اکثری ،

در هر دو معتبر است. ای روایت را هم که واقعا هم انصافا عرض کردم دیروز هم عرض کردم انصافا قمی ها چطور با آن ، با اینکه محدث مزاج ، خیلی معنای روایت لطیف است یعنی چیزی است که در قوانین فعلی هم رویش دارند کار می کنند آیا نفوذ ادبی تاثیر گذار هست یا نه در معاملات .

عین این مطلب را مثلاً ائمه علیهم السلام فرموده باشند واقعا حالا این هم راجع به این .

از این صفحه‌ی ۳۱۹ وارد بحث دیگری می‌شود به مناسبتی البته یک دفعه می‌رود در بحث دیگر، عنوان نمی‌نویسند. و من هنا لم يتامل احد في انه اذا اكراه الشخص على احد الامرین، اكراه بر احد الامرین، بعد متعرض بر اكراه احد الامرین می‌شوند ایشان هم البته می‌گویند اذا لكن المساله عندهم غير صافية عن الاشكال، وجوه اشكال را عرض کردیم که چرا نکته‌ی مختال نکته‌ی به اصطلاح چیز زده بعد در این مساله که احد الامرین باشد خصوصیت بر احدهما باشد نباشد، بله، و بعد فرع دیگر: لو اكراه على بيع مال او ايفاء مال مستحق یا خانه‌ات را بفروش یا قرضت را ادا بکن این آیا اكراه است یا نه، لو اكراهه على بيع مال او اداء مال غير مستحق، بعد وارد اكراه احد الشخصین شدند لو ان اكراه احد الشخصین على فعل واحد بمعنى الزامه عليهما كفايةً بعد بله، به آن جا را هم متعرض شدند البته ما کرارا عرض کردیم در بحث علم اجمالی هم این نکته‌ای است که آقایان دارد. اگر علم اجمالی را در جایی فرض می‌کنند که علم به تکلیف باشد. ولو به دو طرف خورده اما اگر جایی فرض شد که علم می‌دانیم هست اما به تکلیف شخص نخورده این علم اجمالی منجز نیست این شبیه همین بحث ایشان است. مثلاً اگر بدانند یکی از این دو اثناء نجس است اینجا علم اجمالی منجز است اجتناب بکنند، اما اگر دو نفر هستند لباس مشترک دارند فرض کنید به قول مرحوم شیخ واجدی المنی فثوب المشترك، منی پیدا کردند اینجا منجز نیست. دو نفرند.

و لذا حتی این فرعی که علم تفصیلی به مخالفت بیاید مثل اینکه احدهما اخطاء به دیگری بکند بالاخره این جنابت یا برای اوست یا برای امامش است. یا نماز خودش باطل است یا نماز امام اینجا هم گفتند اشکال ندارد دقت کنید چرا؟ چون من می‌دانم یا من جنب هستم یا این رفیق من که ثوب مشترک من مسئول تکلیف او نیستم این علم اجمالی منجز نیست اشتباه نشود، چون من تکلیف خودم را دارم من نسبت به خودم شک دارم آیا جنب شدم یا نه من تکلیف او به عهده‌ی من نیست

یکی از حضار: تکلیف من مشروط است.

آیت الله مددی: مشروط به او نیست نه

یکی از حضار: به اینکه او نمازش صحیح باشد که من اقتدا بکنم

آیت الله مددی: باشد چون در هر دو می‌توانیم جائز اجرا بکنیم اشکال ندارد.

او هم به من مربوط نیست او هم تکلیف خودش را دارد لذا هر دو می‌توانند اصالة الطهارة جاری کنند یا اصالة عدم الجنابة.

یکی از حضار: برمی‌گردد به شک بدوی دیگر

آیت الله مددی: برمی‌گردد به شک.

لذا اینجا خوب دقت کنید این که مرحوم شیخ نوشته اکراه بر احد الامرین، اکراه احد الشخصین این دو تا را فکر کنید چون بنای ما این بود که این نشود وارد این بحث نشویم این بحث‌ها را

واعلم ان الاکراه قد يتحقق بالمالک والعاقده بحث دیگر گاهی اوقات اکراه به عاقد خورده نه به مالک، آیا این درست است یا نه موثر است یا نه، می‌آید کسی بالای سرش می‌گوید این خانه، می‌گوید این خانه برای من نیست برای برادرم است می‌گوید تو بفروش فضولتا بفروش، ایشان فضولتا عن اکراه می‌فروشد بعد برادر می‌شود و اجازه می‌دهد، خود عقد عن اکراه واقع شده است لکن مالک اجازه می‌دهد روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟

ایشان می‌گوید قد يتعلق بالمالک، عرض کردم دیگر وارد این بحث‌ها، چون این برمی‌گردد بله، ایشان دارد که بعد

یکی از حضار: لفظش کلا لفظ نمی‌شود چون اکراه بر تلفظ

آیت الله مددی: چون ایشان دارد وفیه ما سیجیء انه من انما بله، بعد آخرش می‌گوید این در بحث فضولی خواهد آمد بله.

خیلی خوب این هم راجع به مساله‌ی بعدی که ایشان دارد بعد متابع به حساب متعرض عده‌ای از فروع می‌شود که نحوه‌ی اکراه صدق می‌کند یا نه مثلا اکراه بشود بر اینکه یا کتابت را بفروش یا خانه‌ات را بفروش آن وقت نصف کتاب و نصف خانه را می‌فروشد، هر کدام نصفی بعد یک مقداری راجع به این مسائل را مطرح می‌کند و مواردی که در این چند صورت هست عرض کردیم دیگر این موارد را آقایان مراجعه کنند.

آخرین بحث تقریباً آخرش هم نیست بحث مهمی که ایشان در اینجا دارد ۳۲۸ ثم المشهور بین المتأخرین انه لو رضی المکره، دقت کردید چقدر تعبیر زیباست، مشهور بین متأخرین، چون اصلاً متقدمین اصحاب این مسائل را کلاً ندارند، چون روایت بیع مکره نداریم، اصلاً امثال صدوق و اینها کلاً ندارند که حالا وارد این بحث بشوند ثم المشهور، یعنی تمام این مباحث روی قواعد است آقایان، حدیث رفع و طلاق مکره و این جور مسائل، بین المتأخرین انه لو رضی المکره بما فعله صح العقد بل عن الریاض تبعاً للحقائق ان علیه اتفاقهم، این هم راجع به این کلمه و دعوای اجماع و اینها در صورتی که اصلاً مساله مطرح نبوده سابقاً چند بار صحبت کردیم.

عرض کردیم برای توجیه کلامشان یعنی هر کسی متعرض مساله شده گفته نه اینکه تمام علما ایشان اصلاً نگفتند هر کسی گفته بیع مکره باطل است گفته بعد از رضا صحیح است دقت فرمودید؟ اتفاق به این معنا، اتفاق المتأخرین.

البته عرض کردم مرحوم شیخ قدس الله نفسه این مطلب را اول می‌آورد به عنوان دلیل، دلیل اول ایشان شهرت، شهرت فتوایی چون عرض کردیم عده‌ای معتقدند شهرت فتوایی به نفسه حجت است شیخ قبول نکرد در رسائل اما عده‌ای بعد از علامه رحمه الله عده‌ای

یعنی بعد از علامه به ۱۰۰ سال ۱۵۰ سال عده‌ای کم کم به این فکر افتادند که شهرت فتوایی حجت است، شهرت فتوایی یعنی اینکه اصحاب ما مشهورشان به یک مطلبی فتوا دادند و روایت نداریم، این اسمش شهرت فتوایی غیر از این روایت نداریم. این اسمش شهرت فتوایی است.

اما اگر روایت داریم و اصحاب به آن فتوا دارند فرض کنید روایت ضعیف است این را اصطلاحاً شهرت عملی می‌گویند. یا شهرت روایی آن جایی که چند نفر روایت را نقل می‌کنند، عمل کردند یا نکردند، سه تا اصطلاح داریم، شهرت روایی، شهرت عملی، شهرت فتوایی.

پس مرحوم شیخ اول شهرت فتوایی و عرض کردیم قبل از مرحوم شیخ کتب اصولی ما اصلاً بحث شهرت فتوایی را مستقلاً دارند و معروف و مشهور بین این آقایانی که متعرض شدند که شهرت فتوایی حجت نیست، عرض کردیم نراقی در این تجدید الاصولش دارد و یلزم من حجیتها عدم حجیتها اگر بگوییم شهرت حجت است یکی از موارد شهرت این است که شهرت حجت نیست. خود شهرت حجت باشد مشهور این است که شهرت حجت نیست یلزم من حجیتها عدم حجیتها. این مراد ایشان است. به هر حال شهرت فتوایی حجت نیست. مرحوم شیخ هم وجوهی را ذکر کردند در کتاب رسائل که اینها قبل از شیخ آمده در کتب اصولی ما قبل از شیخ آمده است، عرض کردم مرحوم شیخ بیشتر نظرش به کتب اصولی است که ما بعد از وحید بهبهانی تا زمان ایشان حالا ممکن است آثار وحید را هم ندیدند اما مشایخشان از بعد از وحید بهبهانی تا زمان ایشان این استدلال‌هایی که شیخ آورده برای آن است.

و عرض کردیم مطالب درست نیست آن مسائلی که ایشان فرمودند مرحوم شیخ و قبل از ایشان درست نیست عرض کردیم بهترین راه روش تحلیل مساله آن جهات تاریخی و تامل به خود مساله است. عرض کردیم عده‌ی زیادی از فروع در شیعه برای اولین بار در کتب شیخ در کتاب مبسوط شیخ آمده است. دویست سال، دویست و پنجاه سال بعد از شیخ مشهور علمایی که بودند به آن عمل کردند و این جزو فقه تفریعی بوده است.

علامه به عده‌ای از اینها اعتماد پیدا می‌کند، آن وقت در مقام استدلال می‌گوید لنا ائمه مشهور، ریشه‌ی شهرت فتوایی این است. روشن شد؟ دیگر نمی‌خواهد بگوییم یلزم منه خوب این مقدار حجیت ندارد این که واضح است تمسک کردن به حدیث عمر بن حنظله فان المجمع علیه اصلاً ربطی به عمر بن حنظله و این حرف‌ها ندارد این نکته‌ی تاریخی‌اش این شد که عده‌ای از فروع که در روایات نبود، که اصطلاحاً ما به آنها می‌گوییم فقه تفریعی اول من تعرض مرحوم شیخ در مبسوط، بعد هم علما عمل کردند.

مثل این که آن زمان هم مثل آیت الله زمان ما رایج شده افراد یک کمی هم سواد داشتند به او فقیه می گفتند، در این کتاب منتجب الدین خیلی دارد فقیه واعظ خدا رحمت کند آقای ابطحی می فرمود فقهای روضه خوان، حالا از این قبیل فقیه زیاد است اینها عمل کردند به کلام شیخ و خوب دقت کنید اولین باری هم که حجتش مطرح شد در مثل کلام علامه خوب دقت کنید شهرتی که معارض ندارد، لنا انه مشهور ولا معارض له، یعنی یک حجیت متوسطه قائل شد نه مطلق، بعدی ها هم نگفتند حجت آن که علامه هم فرمود شهرتی که یعنی یک فتوایی که مشهور باشد و معارضش هم چیزی نباشد، این را گفته است حجت است. ریشه ی حجیتش هم به آنجا برگشت و همین تصورش به نظر من کافی است که شما حکم به عدم حجیت بفرمایید دیگر خیلی اتعاب نفس نمی خواهد ادله ی خاصی هم نمی خواهد اقامه کند.

علی ای حال بعد ایشان ان علیه اتفاقهم که طبعاً این اتفاق هم درست نیست، لانه عقد حقیقی، این عقد حقیقی مبتنی است بر همان نکته ی اساسی آن نکته ی اساسی این است که اکراه معدوم رضاست عقد نیست. اکراه مفسد رضاست عقد هست.

یکی از حضار: این در بیع مکره همه شان فرمودند که رضایت لاحق باعث صحتش می شود اگر معدوم قصد باشد که دیگر این رضایت لاحق هم

آیت الله مددی: برای همین از قصدش جدا کردند چون اگر معدوم رضا بود در قصد می گفتند باطل است.

یکی از حضار: یعنی اصلاً بیع مکره که می گویند ناظر به قصد نیست

آیت الله مددی: اها ناظر به قصد نیست

یکی از حضار: قصد انشاء که هست فقط رضا نیست دیگر، رضا مطلقاً از بیخ نباشد

آیت الله مددی: اگر بنا شد که مثلاً ترساندنش با اصلاً رضا کلاً ندارد عقدی واقع نشد

یکی از حضار: قصد انشاء که کرده فقط رضا ندارد

آیت الله مددی: قصد نکرده است دیگر

یکی از حضار: چطور رضا نداشته باشد قصد کند،

آیت الله مددی: هیچ چیزی ندارد، نمی توند هیچ چیزی ندارد دیگر، چه چیزی را قصد کند، می گوید یک هفت تیر گرفته من اصلاً قصد

ندارم که بفروشم این فقط به خاطر او می گوید.

فیوثر اثره مع اجتماع باقی شرائط البیع وهو طیب النفس ، حالا ایشان شروع می کند ودعوی اعتبار مقارنه طیب النفس وخالیة عن الشاهد مدفوعة بالاطلاقات اطلاقی نداریم واضعف منها وشروع می کند واضعف واضعف بعد هم مساله ی عقد فضولی را ایشان می آورد که چون عقد فضولی را بله .

دائما مناقشات اخذ ، این مناقشات به نظر ما خیلی تاثیر ندارد بهترین راهش این است که اگر معدم رضا باشد طیب نفس بعدی رضای بعدی تاثیر ندارد. اگر مفسد رضا باشد تاثیر دارد. این هم بنا بر اینکه عقد فضولی را که بعد متعرض می شویم باطل است.

حالا این در مقابل و فظهر مما ذكرناه ضعف وجه التامل في المساله بقیه ی عبارتش بخوانید.

كما عن الكفاية ومجمع الفائدة ، كفايه برای فاضل سبزواری است اصطلاحا مرحوم محقق سبزواری ، انصافا هم کفایه اش هم ذخیره اش ، ذخیره اش که مفصل هم هست کفایه اش به آن مفصلی نیست. خیلی مناقشات در مطالب مشهور دارد مخالف با مشهور زیاد دارد یعنی مطرح می کند و روی مساله ی سند و اینها هم بحث می کند یکی از کسانی است که مباحث سندی و اینها را هم بررسی می کند و تبعا ومجمع الفائدة برای محقق اردبیلی است ، عرض کردیم مرحوم محقق اردبیلی یکی از کارهای بسیار خوبش البته در این کتاب چون خیلی بد نوشته خیلی بد عبارت است.

تا آنجایی که من الان در ذهنم است در میان فقهای شیعه بد عبارت تر از ایشان ندیدم مرحوم محقق اردبیلی حالا جواهر هم بد عبارت است خیلی اغلاق دارد جواهر اما نسبت به اردبیلی خیلی گفت که جزو فصاحت و بلاغت حساب می شود ، علی ای حال از این کتاب مجمع الفائدة یک کتاب زبده الایات هم دارد ایشان آن هم بد بیان است تازه می گویند این دو کتاب هم شاگردان ایشان لبنانی بودند تصحیح کردند دیگر نمی دانم حالا اصلش چه بود.

به هر حال بعد از تصحیح ادبیش که فعلا خیلی بد است ولكن این کتاب فوائد بسیار زیادی دارد انصافا مجمع الفائدة والبرهان است خیلی ، نه اینکه فقط در ، اصلا کل احکامی که بوده در تمام ادله اش مثلا ادعای اجماع شده در اجماعش بحث می کند اشاره می کند در روایت در سند در مصدر روایت را از مصدر می آورد بررسی می کند انصافا بعد از مثلا حدود سال های ایشان اواخر نهصد ، نهصد و نود و هشت است مثلا وفات ایشان است در قرن دهم انصافا کانما از اول فقه شیعه بیشتر از زمان شیخ طوسی تا آن زمان خودش را خیلی غربالگری می کند خیلی تجدید نظر می کند در کل آنها کم کم و این خیلی کار خوبی است انصافا کار بسیار خوبی است الان اگر غربالگری چون صاحب جواهر اخیرا که آمدند ایشان خیلی هم ادعای شهرت و قرائن شهرت و انجبار ضعف و عمل اصحاب این خیلی موثر شد

.....
کتاب جواهر تا الان که من در خدمتتان هستم آن کلمات شیخ طوسی و علامه تاثیر داشت تا زمان مقدس اردبیلی الان جواهر خیلی تاثیر

دارد تا زمانی که من الان هستم در خدمتتان خیلی تاثیر دارد. این هم احتیاج به یک غربالگری خاص خودش دارد.

ایشان تبعاً للمحقق الثانی، محقق ثانی هم انصافاً تا ملات زیادی دارد وان انتصر لهم بعض من تاخر عنهم که صاحب جواهر باشد بله،

بقوله تعالى الا ان تكون تجارة عن تراضٍ که اینجا تراضی نیست تراضی بعدی اثر ندارد.

وصلی الله علی محمد وآله الطاهرين